

آواز ساکیما



Ursula Nafula



Peris Wachuka



Marzieh Mohammadian Haghighi



3



فارسی fa

بذکیده والدین و خواهر کوچک چهره سله اش زندگی می کرد. آنه روی
زمین کشاورزی یک مرد ثروتمند زندگی می کردند. کلبه ی پونته لی آنه
انتهی ردیفی از درخت ه بود.

وقتی بچه سه ساله بود، بیهوش شد و بیهوشی اش را از دست داد. بچه
پسری استعدادی بود.

تذکیر کرده‌ی زبیدی انجام می‌داد که دیگر پسرهای شش ساله قادر به انجام آن نبودند. برای مثل، او می‌توانست در اعضای دهکده بنشیند و در مورد موضوعات مهم در آنها گفتگو کند.

والدین سذکیه درخنه ی مرد ثروتمند گر می کردند. آنه صبح زود خنه را ترک می کردند و دیروقت برمی گشتند. سذکیه وخواهر کوچکش تنه می دهند.

بذکيه به خواندن آهنگ علاقه داشت. روزی هدرش از او پرسید، “بذکيه
تو این ترانه ه را از کجاييد گرفتى؟”

تذکیرہ گفت، “آپ خودتوں فی البداهہ می آئند۔ من آپ را در سرم می شنوم
و بعد می خوانم۔”

بذکیره علاقه داشت که برای خواهر کوچکش آواز بخواند، مخصوصاً،
هروقت خواهرش احساس گرسنگی می‌کرد. در خلایک او آهنگ مورد
علاقه اش را می‌خواند خواهرش به او گوش می‌داد. او بی‌نواهی آرامش
بخش آواز سر تگن می‌داد.

خواهرش مرتب تکرار می‌کرد، “سکینه می‌توانی دوباره و دوباره برایم
آواز بخوانی؟” سکینه قبول می‌کرد و دوباره و دوباره آوازها را می‌خواند.

یک روز بعد از ظهر وقتی که پدر و هدرش به خانه برگشتند، خیلی بدکت
و آرام بودند. بدکیه فهمید که اتقی افده است.

بذکيه پرسيد، “چه اتفقى افنده، هدر، پدر؟” بذکيه متوجه شد که پسر
مرد ثروتمند گم شده بود. مرد ثروتمند خيلى هراحت بود واحساس تنهيبى
مى کرد.

بذکيه به پدر و هدرش گفتم، “من می توانم برای او آواز بخوانم. او ممکن است دوباره نلاد شود.” ولی پدر و هدرش ب او مخالفت کردند. “او خیلی ثروتمند است. تو یک پسر بید هستی. تو فکر می کنی آواز خواندن تو به او کمکی می کند؟”

او، بدکيه تسليم نشد. خواهر کوچکش هم او را ههيت کرد. او گفت،
“وقتي که من گرسنه هستم ترانه هي بدکيه من را آرام می کند. آنه مرد
ثروتمند را هم آرام می کنند.”

روز بعد، بکیه از خواهر کوچکش خواست که او را به سمت خانه ی مرد
ثروتمند هدایت کند.

او زیر یک پنجره ی بزرگ ایستد و شروع به خواندن آواز مورد علاقه اش کرد. به تدریج، سر مرد ثروتمند از آن پنجره ی بزرگ نهین شد.

گرکن گری را که داشتند انجم می دادند متوقف کردند. آنه به صدای
زیبی سکیه گوش دادند ولی مردی گفت، “هیچکس نتوانسته اریب را
تسلی دهد. آلی این پسرآبید تصور می کند که می تواند اریب را تسلی
دهد؟”

سكیه آواز خواندنش را تهم كرد و رویش را برگرداند كه برود. ولی مرد
ثروتمند ب سرعت به طرفش آمد و گفت، “لطفه دوباره آواز بخوان.”

درهزن لحظه، دو مرد درخلیکه یک نفر را روی تخت روان می‌آوردند
آمدند. آن‌ها پسر مرد ثروتمند را درخلیکه کتک خورده بود و کلر چده
افزده بود پیدا کرده بودند.

مرد ثروتمند از دیدن دوپره ی فرزندش بسیر خوشخل بود. او به سدکيه به خطر تسلی دادنش پداهش داد. او پسرش و سدکيه را به بيهرسنه برد پس سدکيه دوپره توانست بيهی اش را به دست آورد.




Global Storybooks

globalstorybooks.net

آواز ساکیما

 Ursula Nafula

 Peris Wachuka

 Marzieh Mohammadian Haghighi

